



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۱/۱۲



حنیف رهیاب رحیمی

برای طنز نوشتن جای نماند!



بعضی دوستهای مهربان انگشت سبابه شانرا به رسم اعتراض بلند گرفته اند که درین اواخر طنز منزی برایشان نه نوشته ام و علت آن هرچه باشد باید به اطلاع شان رسانیده شود.

راست بگویم چیزی برای طنز نوشتن نگذاشتند. هرکس به طریقی دل ما می شکند! هر روز یک اتفاق جدید. در هر هفته آنقدر واقعات عجیب و غریب غم انگیز و باورنکردنی اتفاق می افتد که هرکدام آن طنزیست مانند بم اتم. به خاطری که گپ کشال نشود مشت نمونه خروار چند تایی آنرا ذکر میکنم:

- همین یکماه پیش سه وزیر که در وطن باید امن و امنیت برقرار کنند، به خاطر بی کفایتی و نالایقی شان از طرف رئیس جمهور سلب صلاحیت شدند و برای شان گفته شد بروند به خانه های خود و به وظایف اصلی شان یعنی شادی بازی، دم و دعا و کیسه بری و کیسه مالی مصروف شوند.

آنها تا کالاهای شان تکانند که حرکت کنند، کرم های سر رئیس جمهور دوباره آرام گرفتند و آنها فوراً معاف شدند. اما باز چه شد؟ همین دو روز پیشتر همان سه نفر با دریافت مدال های شجاعت و لیاقت غازی محمد اکبرخان و غازی امان الله خان از طرف همان رئیس جمهور مورد تفقد قرار گرفتند. یعنی در ظرف یک ماه به اصطلاح مردم عوام، گوساله های ریخو، شاه نرگاو زمان خود شدند! آدم رئیس جمهور داشته باشه ای قسم!

- جاغوری و مالستان که یکی از امن ترین مناطق کشور در هفده سال پیش بود، اینک خشتک کشال های پوپنک زده، مردم آن محلات را که از برکت اتفاق و اتحاد شان تا حال آرام بودند، آماج قرار دادند و بالای شان حملات مسلحانه را شروع کردند. همه می دانند که حکومت نه به کمک شان می شتابد و نه کمک کرده می تواند. به عباره دیگر در حالیکه امنیت آهسته آهسته در سرتاسر افغانستان به بی امنی تبدیل می شود از جانب دیگر به وزیر صاحبان مدال داده می شود!

- یکی از رزمندگان ضد طالب، یک قوماندان دلاور، یک مرد جنگی به نام جنرال عبدالرازق در محضر عام در میان بلند رتبه ترین ها از طرف بادیگارد والی شهر، یک عسکرک مُردنی که هنوز قروانه اش حواله نشده بود،

از بین برده شد تا امروز برای پنهان کاری اصل قضیه آنقدر افسانه ها سرهم می شود که خود حضرت عزرائیل علیه السلام هم حیران مانده و وارخطا شده که چه گپ شد و چطور ای کار انجام شد؟

در حالیکه از دست دادن این شخص مهم در شرایط کنونی یک ضایعۀ جبران ناپذیر به حساب می رود، تا کنون دولت عالیۀ افغانستان از همو هیأت های حقیقت یاب خود که حقیقت را در یکروز کشف می کنند هم تعیین نکرده و موضوع اینک مانند سایر حوادث گذشته روز بروز از حافظۀ رهبران و مسئولین محو می گردد!

● مذاکرات صلح شروع شده. ازین چه بهتر! آرزوی این جانب و همه مردم آمدن صلح و ثبات در کشور است تا مردم به زندگی بخور و نمیر خود بفهمند و نفسی آرام بکشند. اما جالب اینجاست که سر براه کننده و سررشته دار مذاکرات صلح روس ها هستند. کشوری که آتش جنگ و خونریزی چهل ساله را روشن کرده بود حالا پای لُج کرده اند که آنرا خاموش کنند. اینرا گویند هم کوزه، هم کوزه گر، هم گل کوزه و هم کوزه خرا!

باز هم خدا کند صلح بیاید از طرف هرکس که این ابتکار به خرچ داده می شود قبول است. اما به نظر این هیچ مدان صلح به این ترتیب یعنی به گدایی گری آورده نمی شود بخصوص که طالبک ها غیر از ایالات متحده با کوچکتر از آن حاضر به مذاکره نیستند.



هیأت حسن نیت و سفیران صلح افغانستان پیش از رفتن طرف مسکو عکس یادگاری گرفتند!

و باز جالب تر از همه هیأت مذکره کننده افغانها چهار پنج نفر که بیشتر به نانوا، دلاک، شورنخود فروش و کیسه بر شباهت داشتند به روسیه اعزام شدند و بیچاره گک ها چون درست فهمانده نشده بودند که باید چه کنند، رفتند و همراه با تمام ادعاها و چرندیات هیأت طالب سر شور دادند و با معده های پر باد، فاتحانه پس آمدند!

● اندی پیش که گلۀ شپش، کیک و خسک بر مرکز تمدن اسلامی! یعنی شهر غزنی هجوم آورد و شهر را به شیوۀ سلطان علاوالدین غوری خدابامرز! آتش زدند، مقامات و زعمای بی روده و بی تلخۀ کشور در کابل بعد از

«سه» روز که شهر به تلی از خاکستر مبدل شد، از موضوع خبر شدند. نمی دانم زیادی فاصله بین کابل و غزنی! سبب این بی خبری بزرگان شده بود یا کم خوابی در اثر کار زیاد!

حالی همی خودش طنز گریه دار نیست؟ و اینک خبر تازه تر: هفته گذشته باز هم شبکه های مخابراتی بخاطر تهدیدی که از طرف شپش ها و خشتک های کشال شده بودند، کار نمی کرد. بناءً نتیجه اینست که طالب ها هر وقت و هر روزی که بخواهند باز هم مرکز ثقافت اسلامی! را با سایر

نقاط بی ارتباط ساخته، دار و ندارش را شفتز کرده یا با خود می برند یا آتش می زنند! این بار خدا نکند اما اگر اتفاق بیافتد، حکومت هیچ خبر هم نخواهد شد!

• طنز انتخابات خو در یک، دو، ده بیست صفحه هم نمی گنجد. از نحوه برگزاری انتخابات شروع تا شهرت، هویت، سواد و لیاقت کاندیدها هر کدام آن یک طنز جداگانه است.

یکی از کاندیدها که پوسترهای بزرگ و رنگه اش را هرطرف چسپانده نوشته بود که: ...کاندید لویه جرگه! اصلاً این جناب ندانسته که این انتخابات برای چه است؟ نام لویه جرگه را تنها شنیده، واضحست که چندین کلانکار بی سوبه درین کمپاین همکارش هم بوده اند.

دیگران را که می بینی اکثر نورچشمی های وکیل های کنونی و فرزندان رهبران مجاهدین سابقه که تیکه داری خدمت به دین و میهن را از پدران شان به میراث گرفته اند و دیگران را اصلاً مستحق و شایسته این پست نمی دانند برای داخل شدن به طویلۀ ملت! (با معذرت خواهی از مردمان باشخصیت آن) کاندید هستند.

بعضی از کاندیدها جنایت پیشه ترین انسانها هستند. یکتن آنرا مور و ملخ افغانستان می شناسد که در وقت رژیمهای خلق و پرچم، راه کابل جلال آباد را گرفته بود و انسانهای مشکوک (کارمند دولت و یا عضو حزب) را با دندانهای شان تکه تکه می کردند.

خلاصه ناقضین حقوق بشر، جنایتکاران، دزدان، قاچاقبران و زورمندان درین انتخابات با حيله ها و نیرنگ های گونه گون چنان خود را شله و یک دنده انداخته اند که پیروزی چند جوان با تحصیل، با درد، صادق و وطنپرست را که همت بخرچ داده و خود را کاندید نموده اند، با خطر جدی مواجه ساخته اند.

این سلسله مانند قصه هزارو یک شب پایان ناپذیر است. در بالا وعده کردم که دلایلم را مشت نمونه خروار کوتاه می نویسم و اینک به آن وفا کردم. والسلام.



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "ارشیف" شان رهنمائی شوند!